

تحلیل کارکردهای شرق‌شناسی انگلیسی در بلوچستان (قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم)

رضا بیگدلو، استادیار تاریخ پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی ناجا
احمد ابوحمزه، مربی تاریخ دانشگاه فرهنگیان

چکیده

شرق‌شناسی را مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقات دانشمندان و مؤسّسات کشورهای غربی در موضوعات و مسائل مختلف شرقی دانسته‌اند. قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، مقطع زمانی بسیار مهمی در شرق‌شناسی اروپایی به‌ویژه انگلستان بوده است. در این دوره زمانی، انگلستان قسمت‌های زیادی از شبه‌قاره هند و دیگر قسمت‌های آسیا را به استعمار خود درآورده بود. کشور ایران بنا به دلایل مختلف، در قرن نوزدهم و بیستم مورد توجه سیاست‌های قدرت‌های بزرگ جهانی واقع شد. امپراتوری بریتانیا و کمپانی هند شرقی توجه و حساسیت ویژه‌ای نسبت به ایران و مناطق مجاور هند داشتند. به‌تبع آن شرق‌شناسان انگلیسی توجه ویژه‌ای به این مناطق از جمله بلوچستان داشتند. این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل تاریخی و با بررسی و تحلیل محتوای آثار شرق‌شناسی انگلیسی قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم و بازنمائی نسبت آن با اقتضات سیاسی، نظامی و اقتصادی انگلیس درباره منطقه بلوچستان، این سؤال را مطرح می‌سازد که ارتباط بین سیاست‌های انگلیس در ایران و آسیا و پژوهش‌های شرق‌شناسی آن‌ها در این مناطق چیست و این پژوهش‌ها چه کارکردهایی را ایفا کردند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شرق‌شناسی به‌عنوان سازه‌ای استعماری دارای کارکردهای نظامی-سیاسی در منطقه بوده و در راستای هویت‌سازی برای قوم بلوچ و ترسیم مرزهای خاوری در خدمت اهداف استعماری انگلستان بوده است.

واژگان کلیدی: بلوچستان، شرق‌شناسی، انگلستان، ایران، هند.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۹/۰۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۲۶

E-mail: bigdelor@gmail.com

مقدمه

شرق‌شناسی به مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقاتی اطلاق می‌شود که کشورهای غربی در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، مذهبی و دیگر ابعاد فرهنگی و تمدنی کشورهای شرقی انجام می‌دهند. ایران‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از شرق‌شناسی را می‌توان مجموعه منظمی از مطالعات و پژوهش‌ها که از سوی دانشمندان غربی برای شناخت زبان، ادبیات، تاریخ، متون دینی، اندیشه‌ها، فرهنگ ایران‌زمین و حوزه تمدنی ایرانی صورت گرفته است، دانست. باین‌حال همان اهدافی را که بر شرق‌شناسی مترتب بوده، بر ایران‌شناسی هم کمابیش حاکم است. در مورد اهداف، انگیزه‌ها و شیوه پژوهش‌های شرق‌شناسی نظرات متفاوتی بیان شده است که این مطالعات را از ابزار استعمار تا صرف مطالعات علمی دانستن در برمی‌گیرد. باین‌حال گروه‌سومی هم وجود دارند که بدون اغماض نسبت به اشتباهات و جنبه‌های استعماری استشراق، برخی دستاوردهای مثبت آن را نیز نادیده نمی‌گیرند. این پژوهش نیز با وجود داشتن نگاه انتقادی نسبت به ایران‌شناسی انگلیسی، منکر برخی از دستاوردهای مثبت آن نیست. واقعیت این است که ایران‌شناسی انگلیسی در روش‌شناسی تاریخ‌نگاری جدید ایرانی تأثیر خاصی برجای گذاشته است. بسیاری از ایران‌شناسان انگلیسی که به پژوهش و بررسی در مسائل ایران پرداختند، انگیزه‌های علمی داشتند. آن‌ها در شناسایی، احیاء و معرفی آثار علمی، هنری، ادبی و تاریخی ایران به جهان و جهانی ساختن ادبیات ایران نقش عمده‌ای ایفا کردند و دیدگاه‌های نوینی را درباره فرهنگ و تمدن ایرانی ایجاد کردند. برخی از زوایای تاریخ کهن ایرانی که از یادها فراموش شده بودند، با تلاش ایران‌شناسان انگلیسی و خواننده شدن خطوط میخی و کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی بر همگان آشکار شدند. باین‌حال، واقعیت این است که بین سیاست‌های کلی حاکم بر کشورها و اغراض شرق‌شناسی آن‌ها ارتباط برقرار است. از آنجایی که مراکز مطالعاتی و مؤسسات شرق‌شناسی اکثراً وابسته به دولت‌ها بودند، فعالیت این مراکز در راستای تحقق سیاست‌های حاکم بر دولت‌های متبوعه‌شان قرار داشت. باین‌حال دگرگونی در سیاست‌های کشورها در دوره‌های مختلف زمانی را می‌توان در مطالعات شرق‌شناسی این کشورها دنبال کرد. قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، عصر استعمار کشورهای آسیایی و آفریقایی توسط کشورهای اروپایی به‌ویژه انگلستان بوده است. انگلستان قسمت‌های زیادی از شبه‌قاره هند و دیگر قسمت‌های آسیا را به استعمار خود درآورده بود؛ بنابراین بازتاب سیاست‌های استعماری در مطالعات شرق‌شناسی این کشور را می‌توان دید. با در نظر گرفتن این ارتباط است که منتقدینی چون محمد الدسوقی عنوان می‌کنند، قرن نوزدهم از ستم‌بارترین

دوره‌های شرق‌شناسی است (الدسوقی، ۱۳۷۵: ۹۲). کشور ایران بنا به دلایل مختلف در قرن نوزدهم و بیستم مورد عنایت سیاست‌های قدرت‌های بزرگ جهانی واقع شد. امپراتوری بریتانیا و کمپانی هند شرقی توجه و حساسیت ویژه‌ای نسبت به ایران داشتند. ایران محل رقابت بین دو قدرت بزرگ جهانی آن روز؛ یعنی روسیه و انگلستان و نیز محل اجرای سیاست‌های استعماری انگلستان بود. هرچند ایران توسط انگلستان به صورت مستقیم مستعمره نشد، اما تمامی معایب استعمار متوجه آن شد؛ بنابراین اهداف و انگیزه‌های استعماری را در پژوهش‌های ایران‌شناسی به صورت‌های آشکار و پنهان در مطالعات شرق‌شناسی انگلستان می‌توان دید. مناطق شرقی ایران، از جمله سیستان و بلوچستان به خاطر نزدیکی به مرزهای هند و لزوم ایجاد مناطق حائل با آن مورد توجه جدی سیاسی- نظامی انگلستان بوده است. بدین خاطر یکی از مهم‌ترین کانون‌های شرق‌شناسی انگلیسی بوده و کارگزاران سیاسی، نظامی و علمی انگلستان، مطالعات و پژوهش‌های متعددی در این مناطق از جمله بلوچستان انجام داده‌اند. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که این پژوهش‌ها با چه اهدافی صورت می‌گرفته و مهم‌ترین کارکردهای آن‌ها چه بوده است؟

پیشینه پژوهش: در مورد سیاست ایران‌شناسی انگلیسی آثار چندی به نگارش درآمده است، برای نمونه سیمین فصیحی در مقاله‌ای که بر ترجمه کتاب ایران عصر قاجار خانم لمبتون افزوده، به اقدامات سیاسی لمبتون و همکاری‌های وی با دستگاه دیپلماسی و امنیتی انگلستان اشاراتی کرده است. محسن خلیلی در مقاله‌ای به بررسی آثار تنی چند از ایران‌شناسان انگلیسی پرداخته است. محمدی و آغاجری تاریخ‌نگاری سایکس را مورد بررسی قرار داده‌اند. یاپ در مقاله‌ای مبنای تاریخ‌نگاری مالکوم و کرزن را ارزیابی کرده است. با این حال با توجه به حجم آثاری که ایران‌شناسی انگلیسی تولید کرده و تأثیراتی را که بر حیات فکری و فرهنگی ایرانیان داشته است، این آثار بسیار اندک می‌نماید. در مورد نقش ایران‌شناسی انگلیسی در منطقه سیستان و بلوچستان حمید احمدی در کتاب هویت و قومیت چندصفحه‌ای در علل سیاسی شدن هویت قومی بلوچ به این بحث اختصاص داده و پیروز مجتهدزاده هم اشاره‌ای بسیار گذرا به مطالعات عوامل سیاسی-نظامی انگلیس در این منطقه داشته است. این مقاله بر آن است تا با نگاهی جدید و موسع، نقش و کارکردهای ایران‌شناسی انگلیسی را در این مناطق بررسی و تحلیل نماید.

۱. برآمدن شرق‌شناسی انگلیسی

با مروری بر روند گسترش استعمار انگلیسی و ایجاد و توسعه مراکز و مطالعات شرق‌شناسی به پیوند این دو بیشتر پی می‌بریم. با ایجاد کمپانی هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۰۰ م. / ۱۰۰۹ ق. روابط اروپاییان با شرق دچار دگرگونی اساسی گردید (Schaar, 2000: 182). به دنبال ایجاد کمپانی هند شرقی و گسترش منافع اقتصادی، تجاری و سیاسی، اعضای کمپانی شروع به فراگیری زبان‌های شرقی و به‌ویژه زبان فارسی - به خاطر کاربرد آن در ایران و شبه‌قاره هند - کردند (Macfie, 2002: 45). کالج «هیلی بوری» (Haileybury) به‌عنوان مهم‌ترین مرکز آموزش زبان فارسی و عربی درآمد که در آن علاوه بر سیاست‌مداران، بازرگانان و افسران انگلیسی هم به فراگیری این زبان‌ها اقدام می‌کردند. (طاهری، ۱۳۵۲: ۱۷) به خاطر پیوند عمیق شرق‌شناسی با سیاست به‌ویژه در قرن نوزدهم است که در کنگره اول شرق‌شناسی در سال ۱۸۷۳ در پاریس، اکثریت با دیپلمات‌ها، نظامیان عالی‌رتبه و بازرگانان بود. (الویری، ۱۳۹۰: ۷۹) با مروری بر شکل‌گیری و روند تحولات ایران‌شناسی انگلیسی، این مسئله کاملاً تأیید می‌شود. تا اوایل قرن نوزدهم منافع بریتانیا در ایران چشمگیر نبود. ایران برای بریتانیا یک کشور دوردست، افسانه‌ای و دارای برخی فواید و منافع تجاری و سیاسی کم‌اهمیت محسوب می‌شد؛ اما در طی سده نوزده و بیست، منافع و علقه‌های انگلستان در ایران گسترش یافت. از اواسط دهه ۱۸۳۰ تا پایان دوره قاجاریه خط تلگرافی هند به اروپا از مسیر ایران به خاطر نقش ارتباطی اش بین هند و لندن، اهمیت فراوانی یافت. لزوم ارتباط بین لندن و کلکته و آگاهی از اخبار و حوادث آن برای تصمیم‌گیری سریع و صحیح، انگلستان را بر آن داشت تا خط تلگرافی از خاک ایران به هند ایجاد کند. علایق بریتانیا بریتانیا هم‌زمان با پیشرفت در سایر امور متنوع تر و گسترده‌تر می‌شد. ایران به‌صورت بازاری برای تولیدات صنعتی انگلستان درمی‌آمد. (سایکس، ۱۳۳۶: ۴۴۲) تعدادی از بنگاه‌های بازرگانی و اقتصادی و مالی انگلیس در شهرهای عمده ایران مستقر می‌شدند. جویندگان امتیازات و انحصارات به ایران سرازیر می‌شدند. (رایت، ۱۳۷۵: ۱۷-۲۵) اکتشاف نفت در سال ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۸ در مسجدسلیمان و بهره‌برداری سریع و گسترده از آن، به‌زودی شرکت نفت ایران و انگلیس را به مهم‌ترین منافع انگلیس در ایران تبدیل کرد. مقابله بانفوذ فرانسه و روسیه از طریق ایران به‌سوی هند و منافع دیگر بریتانیا در ایران اقتضا می‌کرد که ایران‌شناسی انگلیسی برای سلطه و نفوذ بر ایران و حفظ منافع آن کشور ایجاد شود. بدین خاطر یکی از مشغله‌های دائمی نظامیان، کارمندان و مدیران کمپانی هند شرقی، پژوهش، مطالعه، گردآوری اطلاعات و نوشتن کتاب‌هایی درباره مناطق تحت سلطه کمپانی و سرزمین‌های

اطراف هند بوده است. این اطلاعات نقش مهمی در استقرار و تداوم امپراتوری بریتانیا در هند داشته است. (Bowen, 2006: 151-153) دنیس رایت درباره شکل‌گیری ایران‌شناسی انگلیسی اظهار می‌دارد: تهدیدهای ناپلئون در مورد هند، انگلستان را متوجه بی‌خبری‌اش از سرزمین‌های همسایه‌ای ساخت که ممکن بود، سپاهیان فرانسه از آن‌ها بگذرند. کسی بیشتر از جان مالکوم از این موضوع آگاهی نداشت. وی که به خاطر تأثیرگذاری‌اش بر بنیان‌های ایران‌شناسی انگلیسی و تعیین چهارچوب دیدگاه کمپانی هند شرقی در مورد شرق به ایدئولوگ شرق‌شناسی انگلیسی معروف است (Harrington, 2010: 1)، در نخستین مأموریتش در ایران به سال ۱۲۱۵ ق/ ۱۸۰۰ م. از شیراز به پدرش نوشت «همه ساعات فراغتم را صرف پژوهش در تاریخ این کشور خارق‌العاده می‌کنم که با آن آشنایی اندکی داریم.» (رایت، ۱۳۷۵: ۲۰۴) مالکوم افراد هیئت خود را که شامل کسانی چون سروان گرانت، سروان چارلز کریستی و ستوان هنری پاتینجر می‌شد، به مناطق شرقی ایران برای نقشه‌برداری و بررسی راه‌ها و منابع فرستاد. (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۴۷/۲) این امر در سومین مأموریت مالکوم هم تداوم یافت. این اطلاعات گردآوری‌شده توسط سروان مک‌دونالد کنیبر (Macdonald Kennier) تنظیم و در سال ۱۸۱۳ در مجله جغرافیایی سلطنتی ایران منتشر شد و برای سال‌ها منبع اطلاعاتی راجع به ایران بود. (رایت: ۲۰۵) اکثر ایران‌شناسان انگلیسی وابستگی نظامی و سیاسی به دولت انگلستان داشتند و مطالعات ایران‌شناسی آن‌ها جزئی از وظایف رسمی آن‌ها محسوب می‌شد. رایت در این باره اظهار می‌دارد: «ادبیات انگلیسی سده نوزده از لحاظ سیاحت‌نامه‌های مربوط به ایران غنی است. با ارزش‌ترین آن‌ها از آن اعضای هیئت سیاسی انگلیس در ایران است. مأموران سیاسی و نظامی انگلیس گاهی در جامه میدل و اغلب آشکارا در این کشور جاسوسی می‌کردند و درباره مکان-شناسی و سایر امور مربوط به کشوری که فکر می‌کردند روزی صحنه جنگ خواهد شد، اطلاعات لازم را گردآوری می‌کردند.» (همان: ۲۰۲) با بررسی سیاست خاص بریتانیا در مناطق شرقی ایران که منجر به ترسیم مرزهای خاوری ایران شد، مهم‌ترین کارکردهای ایران‌شناسی انگلیسی در منطقه بلوچستان را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

۱-۲. شرق‌شناسی به مثابه سازه‌ای استعماری

ادوارد سعید، شرق‌شناسی را گفتمانی می‌داند که به مقتضای گسترش سلطه استعماری غرب پدید آمده است. شرق‌شناسی در نظر دارد، شرق رازآلود در نظر غربیان را به پدیده‌ای قابل‌فهم و معقول در

درون‌شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌ها، جداول و مفاهیم معرفی کند که به‌وسیله آن شرق هم‌زمان هم تعریف شده و هم تحت نظارت قرار می‌گیرد. بدین‌جهت است که سیلوستر دوساسی از اولین شرق-شناسان فرانسوی ادعا کرده است که بدون تفکرات و تأملات شرق‌شناسی نمی‌توان شرق را شناخت. (داوری: ۱۳۷۹: ۱۰۶) اگر ادعاهای سعید درباره کلیت شرق‌شناسی را صائب ندانیم، نظریات وی درباره شرق‌شناسی انگلیسی عموماً و ایران‌شناسی آن خصوصاً مطابقت می‌کند. همان‌طور که سعید بر اساس نظریات میشل فوکو مبنی بر ارتباط دانش و قدرت اظهار می‌دارد، شرق‌شناسی باوجوداینکه خود را یک‌رشته علمی، بی‌طرفانه و واقع‌گرا می‌خواند، از نظر کارکردی کاملاً در خدمت اهداف سیاسی-نظامی و اقتصادی مشخصی است. (سعید، ۱۳۷۱: ۱۶) پیشروی‌های روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم در آسیای میانه و گسترش نفوذ آن کشور در ایران، امپراتوری بریتانیا را به‌شدت نگران کرد. (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱) بدین‌خاطر یکی از اهداف فعالیت و تحقیقات ایران‌شناسان انگلیسی مقابله با توسعه‌طلبی و نفوذ روسیه در ایران و آسیای میانه و افغانستان بود. در مأموریت سر جان ملکم به ایران در عصر فتحعلی‌شاه، از جمله افراد هیئت وی دو افسر به نام‌های سروان کریستی و ستوان هنری پاتینجر بود که مأموریت داشتند با لباس و هویت مبدل از راه خشکی مناطق شرقی و جنوب شرقی ایران را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و گزارش نمایند. (پاتینجر، ۱۳۸۴: ۲۰) نتیجه این مسافرت و مطالعه کتابی است که با عنوان «مسافرت سند و بلوچستان» که شرح کاملی از وضعیت طبیعی و جغرافیایی منطقه و همچنین وضعیت انسانی، اخلاق آداب‌ورسوم، زبان، عقاید، لباس، جمعیت، قبایل، ارتباطات، موقعیت نظامی، بناها، قلعه‌ها، استعداد نظامی، محصولات، روستاها و شهرها و مسافت بین آن‌ها و بسیار بسیار موضوعات دیگر است. (پاتینجر، ۱۳۸۴) جرج ناتانیل کرزن نایب‌السلطنه هند و وزیر امور خارجه سال‌های بعد بریتانیا، کتاب «ایران و قضیه ایران» را در سال ۱۸۹۰ م؛ و طی مدت سه سال با این انگیزه به نگارش درآورد. کرزن که در سال ۱۳۰۷ ق/ ۱۸۸۹ سفرهای دور درازش را در ایران آغاز کرد، علایقش در ایران اساساً سیاسی بود. اثر وی که یک دائره‌المعارفی در باب مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی ایران به‌ویژه منطقه سیستان و بلوچستان در زمان خود بوده، مشخصاً برای مقاصد سیاسی نگارش یافته است. در باب انگیزه تألیف کتابش می‌نویسد: «ارتباط ایران با مسائل کلی‌تر سیاست آسیائی (به‌ویژه هند) عمده‌ترین منظوری است که من پیوسته در سر داشته‌ام» وی علت توجه زیاد به ایران را حفاظت از هند می‌داند؛ زیرا هند از نظر وی برای امپراتوری بریتانیا «سند بی‌بدیلی برای فرمانروایی بر جهان شرق است» (کرزن، ۱۳۶۱: ۲۱ و ۲۲). کرزن همواره با زبان صریح استعماری سخن گفته است و از رابطه بین انگلستان و شرق با واژه‌های تملک و تعلق و یا سرزمین بی‌صاحبی که

باید به‌طور تمام و کمال در مالکیت استعماری درآید، سخن گفته است. ژنرال سر پرسی سایکس که به خاطر تألیفات متعدّدش چون «تاریخ ایران»، «ده هزار مایل در ایران یا هشت سال در کشور شاهنشاهی»، «تاریخ کرمان» و چندین اثر برجسته دیگر جزو ایران‌شناسان برجسته به‌شمار می‌رود، از مأموران زبردست اینتلجنت سرویس بود و در ایران در کسوت کنسول کرمان و مشهد، سال‌های متمادی به کسب اطلاع از مناطق مختلف ایران و مراقبت از فعالیت روس‌ها در ایران و آسیای مرکزی اشتغال داشت. (وین، ۱۳۸۳: ۹) آثار وی که نتیجه مسافرت‌های چندین ساله وی در مناطق ایران و آسیای مرکزی است، در اصل برای اداره اطلاعات ارتش بریتانیا و انجمن جغرافیایی سلطنتی تهیه شده است. مسافرت سخت و طاقت‌فرسای وی از شمال شرق ایران برای شناسایی سراسر ایران مأموریتی بود که از جانب «انجمن جغرافیایی سلطنتی» داده شده بود که برای منافع بریتانیای کبیر مهم و اساسی بوده است. (سایکس، ۱۳۳۶: ۴۳۹) سایکس مهم‌ترین انگیزه خود از نوشتن کتاب تاریخ ایران را، آگاهی بخشیدن به همکاران خود که در ایران و کشورهای هم‌جوار آن مشغول خدمت هستند، می‌داند. (سایکس، ۱۳۸۰: ۳۲) دقت و عمق مطالعات ایران‌شناسانه کارگزاران انگلیسی به‌اندازه‌ای بود که سایکس عنوان می‌کند که در جشن تولّد ناصرالدین‌شاه توسط وزیرمختار انگلستان به حضور شاه معرفی شد، شاه از وی سؤال‌های مفصّلی در مورد مناطق مرزی شرقی ایران می‌پرسد. سایکس با توجه به مسافرت‌ها و مطالعاتی که انجام داده بود و تسلّطی که به زبان فارسی و لهجه‌های ایرانی داشته، پاسخ‌های مبسوطی می‌دهد که شاه از توضیحات وی اظهار خوشحالی می‌کند و اظهار می‌دارد که اخبار افسران انگلیسی به‌مراتب از اطلاعات مأمورین ایرانی دقیق‌تر و مفیدتر است. (سایکس، ۱۳۳۶: ۹)

۲-۲. شرق‌شناسی به‌مثابه سازه‌ای هویت‌ساز

از دیدگاه شرق‌شناسی، شرق علاوه بر مفهوم جغرافیایی یک مفهوم فرهنگی نیز دارد. یونانیان تصوّر خاصی از دوگانگی شرق و غرب داشتند. تصوّری که با برتری فرهنگی خود و بربر خواندن همسایگان شرقی خود همراه بود. این تصوّر مبنای دوگانه‌سازی‌های اروپاییان در سده‌های متمادی بعدی گردید. (Lockman, 2010: 12) باوجوداینکه شرق منطقه‌ای بود که از سواحل شرقی مدیترانه تا آسیای جنوب شرقی را در برمی‌گیرد، اما اسلام و سرزمین‌های اسلامی نقش اصلی در شکل‌گیری باورهای غربی نسبت به شرق ایفا کرد. (ترنر، ۱۳۹۰: ۸۶) مسیحیت به‌عنوان عقیده محوری اروپا برای هویت‌بخشی به خود از اسلام به‌عنوان دیگری بهره می‌برد. در سده‌های بعد از روشنگری نیز

این دیدگاه قرون‌وسطایی درباره اسلام تداوم یافت. (Elgmari, 2008: pxvii) دریافت‌های امروزه اروپا از دیگری، خود به‌طور اساسی ریشه در فرهنگ اروپا دارد که ریشه آن به قرون‌وسطی برمی‌گردد. شرق‌شناسی گفتمانی را فراهم می‌آورد که با آن می‌توان جوامع و شخصیت‌های دوگانه‌ای را ایجاد کرد. از این دیدگاه مراد از شرق، تمدن‌های ویژه شرقی است که با تمدن‌های غربی دارای شاخصه‌های متفاوت است. شرق‌شناسی اگر دربردارنده نوعی نگاه تحقیرآمیز درباره شرقی‌ها نباشد، بدون تردید تمایز میان شرق و غرب را در بطن خود نهفته دارد. انسان غربی، شرق را «پدیده‌ای» یا «چیزی دیگر» می‌دانست که می‌خواهد آن را موردبررسی و مطالعه قرار دهد. (الویری: ۱۷) سعید بر این باور است که شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک‌فکری است که بر مبنای یک تمایز بود شناختی و معرفت‌شناختی بین غرب و شرق استوار است. شرق‌شناسی نوعی تصور و عقیده جمعی به اروپائی‌ها می‌بخشد که با توسل بر آن و در مقایسه خود با شرقی‌ها بتوانند، در راستای هویت‌بخشی به خود گام بردارند. (سعید: ۲۳) شرق‌شناسی هم شامل نویسندگان، جامعه‌شناسان، مورخان، فیلسوفان و زبان‌شناسان است که در مورد موضوعات شرق‌شناسی کار می‌کنند و هم یک سبک و شیوه‌ای از تفکر است که بر پایه جهان‌بینی و معرفت‌شناسی ویژه‌ای استوار است که بین شرق و غرب تفاوت قائل است (Clifford, 2001: 23). شرق‌شناسی به اروپا در ارائه تصویری از خویش کمک کرد. شرق‌شناسی بازسازی هویت اروپا در هر دوره را با بررسی و مقایسه خود با شرق دنبال می‌کند. غرب و تمدن غربی معیاری شد که توسط آن تمدن‌ها و فرهنگ‌های غیر غربی با آن سنجیده می‌شدند. شرق‌شناسی حاوی این مضمون بود که هویت انسان اروپایی در مقایسه با افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد. بدین ترتیب غرب به معنا دهی به مفهوم شرق پرداخت و شرق مدلول همه‌چیزهایی شد که غرب نبود. شرق‌شناسی بر مبنای اندیشه‌هایی که در سکولاریسم، راسیونالیسم، پوزیتیویسم و اروپا محوری ریشه داشت، اسلام و دیگر تمدن‌های شرقی را عقب‌مانده، پست و در مقابل، جوامع اروپایی را پیشرفته و در اوج اهتزاز معرفی کرد. (سردار، ۱۳۸۷: ۸ و ۱۰). شرق‌شناسی شرق را به‌عنوان مجموعه فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی می‌داند که نه تنها از نظر جغرافیایی در جای دیگری قرار دارند، بلکه با تمدن غرب تفاوت ماهیتی دارند. تمدن غرب از پیش، جداگانگی شرق و غرب را در خود نهفته دارد. بدین ترتیب غرب تمام تمدن‌های دیگر جز خود را نفی کرد. (آشوری، ۱۳۷۱: ۶ و ۷۰) یکی دیگر از ویژگی‌های شرق‌شناسی قرن هیجدهم و نوزدهم کلی‌سازی است. بدین معنی که فرد پژوهش‌گر با دیدن یک یا چند مورد از پدیده‌ای خاص، قانونی کلی و تعمیم‌پذیر می‌سازد. این امر در مورد ایران‌شناسان انگلیسی هم مصداق دارد که با دیدن یک ویژگی از یک یا چند ایرانی آن را به همه مردم ایران تعمیم

می‌دادند. (زند، ۱۳۸۹: ۱۶۸) نوشته‌های ایران‌شناسان انگلیسی سرشار از این تمایزطلبی و غیریت‌سازی درباره ایران و ایرانیان است. در موارد متعدّد ایرانیان با صفاتی چون بربر، عقب‌مانده، مزور، ریاکار، دروغ‌گو و غیره توصیف می‌شوند. برای نمونه اوزلی در مذاکراتش با ایرانیان، آن‌ها را مردمانی معرفی می‌کند که با بربریت فاصله چندانی ندارند. سپس به وزارت امور خارجه انگلستان توصیه می‌کند که بهترین سیاست برای حفظ منافع انگلستان آن است که ایران را در همین حالت بربریت باقی بگذارند. (زندفرد، ۱۳۸۶: ۲۳۱) فریزر ایرانیان را به‌صورت انسان‌هایی بدلباس، ژنده‌پوش، هرزه، رذل و شهوت‌ران و با ظاهری وحشی و خویی درنده به تصویر می‌کشد. (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۵) لایارد در توصیف ایرانیان اظهار می‌دارد که «یک ایرانی به‌طور دائم و مستمر دروغ می‌گوید.» (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۴۰) رابرت واتسن ایرانی‌های عصر ناصرالدین‌شاه را عامل انواع شقاوت، ظلم، بی‌عدالتی، اخاذی، چپاول و خلافتکاری می‌داند که «باعث رسوایی و فنای بشریت هستند که در هیچ عصر و قومی نظیر آن دیده نشده است.»^{۱۱} از نظر کرزن در رفتار و عادات ایرانیان تغییری رخ نمی‌دهد؛ «زیرا در شرق همه چیز بر شالوده ثبات است و عادات مردم همان است که در قرن‌های گذشته بوده است.»^{۱۲} این دوگانه‌سازی در بررسی قوم بلوچ نیز به‌وضوح دیده می‌شود. هنری پاتینجر غارتگری و درنده‌خویی را جزء سرشت ذاتی بلوچ‌ها می‌داند «روح غارتگری و درنده‌خویی بر سرشت بلوچان حاکم است و مانند سایر بلوچان جزو سرشت ذاتی و اجتماعی آن‌ها پرورش یافته است.» (پاتینجر، ۱۳۸۴: ۲۳) بلوچ‌ها از دید وی مردمی وحشی و غیر متمدن محسوب می‌شوند و دوگانه‌سازی مردم غیر متمدن در مقابل مردم متمدن و مبادی آداب اروپایی و مخصوصاً انگلیسی بسیار برجسته است. درجایی که از مراسم جشن و پایکوبی بلوچ‌ها روایت می‌کند، می‌نویسد: «جشن و سرور امشب تصویر روشن‌تری از زندگی وحشیانه و بدوی بزنج و دیگر قبایل بلوچ به دست می‌دهد. آن‌ها در اوج هیجان سه‌تار یا آلت موسیقی را از دست سوکری می‌قاییدند و در مقالی وحشیانه با هر تنی که می‌خواستند، می‌خواندند. همراه آواز، سر و گردن خود را سبانه حرکت داده و متدرجاً به وضع مضحکی حرکت می‌کردند. اعمال آن‌ها خنده‌آور و وحشیانه بود.» (پاتینجر، ۱۳۸۴: ۲۳) بارها بلوچ‌ها را با صفت وحشی و غیر متمدن توصیف می‌کند «تاریخ بلوچ‌ها همانند بسیاری از اقوام وحشی با افسانه‌ها و قصه‌های عجیب آمیخته است.» (همان: ۵۴) در مورد سرگرمی و مشغولیات بلوچ‌ها می‌نویسد «مشغولیات بلوچ‌ها از آن نوعی است که باید در میان مردم وحشی و غیر متمدن وجود داشته باشد.» (همان: ۶۳) سپس عادت بلوچ‌ها را تنبلی می‌داند که تنها شیفته بنگ کشیدن هستند و با دود کردن بنگ و سایر مواد سکرآور و اشتغالات بیهوده اوقات

خود را به بطالت می‌گذرانند. (پاتینجر: ۲۶) سایکس نیز بلوچ‌ها را قومی فاقد ادبیات و درعین‌حال «بی‌اندازه جاهل، نادان و درعین‌حال متکبر» می‌داند. (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۲۷)

از سوی دیگر نوشته‌های پژوهشگران و کارشناسان سیاسی و نظامی انگلیسی در راستای تولید هویتی متمایز و جدا از ملت ایران برای این قوم ایرانی شده است. برخی از نویسندگان انگلیسی برای قوم بلوچ هویتی جدا از ایران برای آن‌ها به تصویر کشیده‌اند و به لحاظ منشأ تباری، زبانی و تاریخی و جغرافیایی آن‌ها را قومی متمایز از ایرانی‌ها برشمرده‌اند. راولینسون در مورد منشأ بلوچ اظهار می‌دارد که بلوچ فارسی شده بلوص است که بلوص پادشاه بابل بوده و با نمرود پسر کوش در کتاب مقدس منطبق است و بلوص و کوش به تدریج تبدیل به کوچ و بلوچ شده است. (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۲۷) خود سایکس بلوچ‌ها را نسبت عرب می‌دهد و بلوچ‌ها را اسلاف اعرابی می‌داند که از ناحیه حلب به منطقه بلوچستان آمده‌اند. (همان: ۱۴۲) پاتنیگر هم درجایی آن‌ها را از تبار ترکمن می‌داند. (سایکس: ۱۲۷) رجینالد دایر که در آستانه جنگ جهانی اول به مطالعه و پژوهش در این منطقه مشغول بود همه طوایف بلوچ را «از اهل سنت و دارای ریشه‌ای عربی» می‌داند. (دایر، ۱۳۷۸: ۴۰) راولینسن هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی بلوچ‌ها را وابسته به افغان‌ها می‌داند تا ایرانیان. (کرزن، ۱۳۶۲: ۳۲۶) سایکس سرزمین اصلی سومریان را در نواحی کوهستانی مشرق ایران و بلوچستان می‌داند و بلوچ‌ها را به لحاظ تباری از سومریان معرفی می‌کند. (سایکس، ۱۳۸۰: ۳۶/۱) در نوشته‌ها شرق‌شناسی انگلیسی از بلوچستان به‌عنوان یک واحد جغرافیایی متمایز و جداگانه از ایران و سرزمین‌های ایرانی به تصویر کشیده می‌شود. واتسن ادعاهای ایران نسبت به مناطق شرقی را قلدردمآبانه و تجاوزکارانه توصیف می‌کند و چون از سلطه ایران بر این نواحی مدّتهای مدیدی گذشته، آن را از نظر کارشناسان حقوق بین‌الملل بی‌اعتبار می‌داند. (واتسن، ۱۳۴۸: ۲۷۴) وی ادعای ایران به این مناطق را به خاطر سلطه نادرشاه می‌داند که از نظر وی صدسال از آن سلطه گذشته و بلوچ‌ها هیچ‌وقت این حق فرمانروایی را به رسمیت نشناخته‌اند. همچنین هنگامی که والی کرمان برای اعاده نظم و امنیت به این منطقه آمده بود، وی این اقدام را فرصتی برای طرح ادعای مبهم شاه عنوان می‌کند. (واتسن: ۳۱۱ و ۳۵۱) کرزن با شرح وضعیت مناطق شرقی ایران و مناطق سیستان و بلوچستان، بلوچستان را همسایه شرقی ایران معرفی می‌کند. وی پس از تشریح وضعیت طبیعی و مرزگذاری این منطقه می‌نویسد که ایران از گردنه ذوالفقار تا کرانه اقیانوس هند ۷۰۰ مایل مرز مشترک با کشور افغانستان و بلوچستان دارد، بدون اینکه با هیچ‌یک از آن‌ها مناسبات حسنه داشته باشد. ایران پیوسته با این دو دولت راجع به خطوط مرزی اختلاف نظر داشته است و تصادماتی گاه بی‌دوام و در مواردی نیز پایدار با دو دولت دیگر نسبت به اراضی محل اختلاف

پیش آمده است و با نهایت حیرت استنباط می‌شود که از این سه کشور، دولتی که بیشتر از دیگران خیال گسترش خاک خود را دارد، ایران است. سپس در مورد بلوچ‌ها می‌افزاید که این بلوچ‌ها که در مناطق مرزی چادر دارند و تقریباً مستقل هستند. (کرزن، ۱۳۶۲: ۳۰۲-۳۰۴) سایکس هم هویت سرزمینی مشخص و متمایزی را برای بلوچستان و افغانستان متصور می‌شود. همواره از بلوچستان به‌عنوان یک واحد مستقل و مجزاً از ایران صحبت می‌کند. (سایکس، ۱۳۸۰: ۱۲ و ۳۶) به لحاظ مذهبی هم پاتینجر هویت متمایز و متعارضی را برای قوم بلوچ ترسیم می‌کند «از نظر مذهب، بلوچ‌ها سنی‌مذهبنده و نسبت به شیعه نفرت و دشمنی دیرینه و جبلّی دارند و چنان تحت تأثیر این عقیده هستند که اگر کسی با دین مسیحیت در بلوچستان ظاهر گردد، خطرات کمتری از شیعه بودن دارد.» (پاتینجر: ۶۳)

این هویت‌سازی‌های انگلیسی تأثیر زیادی در حیات اجتماعی و سیاسی قوم بلوچ ایفا کرده است. یافته‌های تاریخی، فرهنگی و زبان‌شناسی این شرق‌شناسان-که سخت تحت تأثیر مسائل سیاسی و گرایش‌های ایدئولوژیک بود-مواد لازم و ضروری را برای نخبگان فکری و سیاسی قوم بلوچ در سده بیستم فراهم ساخت تا با آن هویت‌های مشخص قومی را خلق و حرکت‌های جدایی‌طلبانه و خودمختاری را ساز کنند. آثار جرج راولینسون، لرد کرزن، دیمز و هیوز به منابع عمده مطالعاتی محققان و نخبگان بلوچ تبدیل گردید. عنایت‌الله بلوچ از پاکستان تأکید می‌کند که یافته‌های ارائه‌شده از سوی لرد کرزن منبع عمده برای ناسیونالیسم بلوچی است. این شرق‌شناسان زمانی شروع به نوشتن در مورد بلوچ و بلوچستان کردند که این منطقه برای مقامات استعماری هند بریتانیا دارای ارزش و اهمیت فراوان بود. آن‌ها کتاب‌های متعدد تاریخی نوشتند که دارای اعتبار تاریخی چندانی هم نبود. (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۶ و ۳۶۶) با این حال هنوز هم در بلوچستان پاکستان این روایت هویتی مورد استناد قرار می‌گیرد. (هتورام، ۱۹۹۷: ۳۰) کتاب سرهنری پوتینجر هم به منبع عمده‌ای درباره بلوچ تبدیل شد که نخبگان بلوچ به آن استناد می‌کردند. آثار این شرق‌شناسان سنگ بنای هویت قومی مشخص و متمایزی را برای این اقوام مهیا کردند. از طریق مطالعه این نوشته‌ها، نخبگان قومی تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم، به یک آگاهی قومی دست‌یافته و خود را قومی با هویت مشخص و متعلق دانستند. این در حالی بود که شرق‌شناسان مطالعات خود را تحت تأثیر علایق و مأموریت‌های سیاسی و نظامی خود به نگارش درآورده بودند. به‌جرت می‌توان گفت این مطالعات و پژوهش‌ها بیشترین تأثیر را در سیاسی شدن هویت‌های قومی داشته است. (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۶۱ و ۳۶۷)

۳-۲. شرق‌شناسی، سازه‌های در خدمت مرز سازی

با آغاز قرن نوزدهم، اهمیت ایران از جهات مختلف برای انگلیسی‌ها آشکار گردید. موقعیت خاص جغرافیایی ایران به این کشور اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌بخشید. از نگاه کارگزاران انگلیسی چون سایکس «اگر به جغرافیای عالم نظری بیفکنید، خواهید دید، ایران یکی از شاهراه‌های بزرگ بین‌المللی است که اروپا را به هندوستان متصل می‌کند و تنها همین مسئله به خودی خود واجد اهمیت فراوان می‌شد.»^{۱۱۱} در درجه اول، اهمیت ایران برای انگلیس به خاطر هند بود؛ زیرا به علت تهدیدات فرانسه و سپس روسیه، ایران به معبری استراتژیک برای نگاهبانی از هند درآمد. ضمن اینکه انگلیسی‌ها از عدم هجوم خود ایرانیان به هند باید مطمئن می‌شدند، همچنین ایران نمی‌بایست برای دشمنان انگلیس تبدیل به معبری می‌شد تا از آن طریق بتوانند به منافع انگلیس در هند ضربه بزنند؛ بنابراین تعیین حدود مرزی که با استفاده از آن بتوان مناطق حائل را بین هند و ایران به وجود آورد در دستور کار قرار گرفت. مرزهای شرقی ایران از جمله مناطق سیستان و بلوچستان به کانون بازی بزرگ ژئوپلیتیکی روسیه و بریتانیا در آسیا تبدیل شد. ایران که از زمان عباس میرزا به دنبال اعاده حاکمیت خود به مناطق شرقی کشور بود، بزرگ‌ترین قربانی این بازی ژئوپلیتیکی شد و قسمت‌های زیادی از سرزمین خود را به اجبار واگذار نمود. درحالی‌که در اوایل ارتباط انگلیسی‌ها با ایران، آن‌ها حاکمیت ایران بر مناطق سیستان و بلوچستان و افغانستان را تأیید می‌کردند. برای نمونه سرجان ملکم در کتابش حدود ایران را چنین معرفی می‌کند «ایران مملکتی است وسیع مشتمل بر جبال بسیار و صحاری و قفار وسیعه و دره‌های خوشایند و مرتع‌های خصیب از دهنه نهر سند تا مصب کارون...» (مالکم، ۱۳۸۲: ۲) به دنبال لشکرکشی محمدشاه به هرات در سال ۱۲۵۵ ق. سر جان مک‌نیل (Sir John Mcneil) ایده جداسازی مناطق شرق خراسان، سیستان و بلوچستان از ایران و ایجاد یک منطقه حائل بین ایران و مناطق نفوذ روسیه با هند بریتانیا را در دستور کار قرار داد و بریتانیا با ابزارهای سیاسی و نظامی به دنبال محقق ساختن این ایده درآمد. با لشکرکشی ناصرالدین‌شاه و ناکامی وی در اعاده حاکمیت ایران به مناطق شرقی از جمله هرات، مداخلات و تحریکات انگلیسی‌ها برای جدایی قطعی این مناطق آغاز شد. وزیر امور خارجه بریتانیا در گزارشی به وزیرمختار بریتانیا در تهران یادآور می‌شود «دولت هند بریتانیا اهمیت بسیار بالایی برای منافع بریتانیای کبیر در سیستان و جنوب خاوری ایران قائل است. دولت هند بر این عقیده است که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که سیستان و (بلوچستان) نظیر ایالت‌های شمالی ایران تحت کنترل و یا حتی در حوزه نفوذ روسیه قرار گیرد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۸:

(۲۱۱) به دنبال آن در مکاتبات و گفتگوها با مقامات دولت ایران، تعلق مناطق سیستان و بلوچستان به ایران را منکر می‌شدند. در سال ۱۸۵۷، وزیرمختار انگلیس در نامه‌ای به صدراعظم ایران، به اقدامات ایران در منطقه سیستان و بلوچستان هشدار داده و اظهار کرده بود که سیستان و بلوچستان بخشی از ایران نیست و اشغال آن از سوی ایران به منزله نقض آشکار و مستقیم معاهده پاریس خواهد بود. (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۶۹) ابتدا انگلیسی‌ها از شورش آقاخان محلاتی در مناطق شرقی حمایت کردند و بعد از شکست وی در کرمان او را به بلوچستان انتقال داده و در ناحیه بمپور مستقر ساختند. (واتسن: ۳۱۰) هدف از حمایت از شورش آقاخان و جای دادن او در منطقه بلوچستان، تأمین امنیت مرزهای هند و ایجاد یک منطقه حائل بود. (سپاهی، ۱۳۸۵: ۹۷) باوجود همه این حمایت‌ها، انگلیسی‌ها نتیجه لازم را از تحریک آقاخان به دست نیاوردند. به دنبال کشمکش‌های هرات که منجر به عقد قرارداد پاریس شد، ماده ششم این قرارداد مبنی بر استقلال افغانستان و عدم ادعای ایران نسبت به آن و نیز ایجاد خطوط تلگرافی بین هند و انگلستان در سال ۱۸۵۹، زمینه مرز سازی را بر انگلستان فراهم ساخت. حضور هیئت ژنرال گلدسمید برای مطالعه و شناسایی منطقه برای ایجاد خط تلگراف و سپس ایجاد تلگرافخانه با پرچم انگلیس و کارکنان انگلیسی منجر به افزایش نفوذ انگلستان در این مناطق مرزی شد. حمله تعدادی از طوایف بلوچ به تیر و سیم‌های تلگراف بهانه لازم را برای تعیین مرزهای موردنظر انگلستان فراهم ساخت. به دنبال آن دولت انگلستان درخواست تعیین خطوط مرزی بین ایران و هند را مطرح ساخته و هم‌زمان نظامیان خود را به منظور فشار بر دولت ایران به منطقه پنجگور اعزام کرد. ناچار ناصرالدین‌شاه با این درخواست موافقت کرد. خان کلات که در این زمان تحت‌الحمایه انگلستان شده بود و بعدها قلمرو وی به امپراتوری بریتانیا در هند ملحق شد، نقش مدعی را برای انگلستان بازی می‌کرد. در کمیسیون مرزی ژنرال گلدسمید به‌عنوان حکم انتخاب شد و تعیین خطوط مرزی را طبق سیاست‌های دولت انگلیس اجرا کرد. (ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۰۸) در این دوران کارشناسان ژئوپلیتیک بریتانیا چون سرهنگ فورد هلدیچ و لرد کرزن ایده طبیعی بودن مرزها را تبلیغ می‌کردند و بر آن بودند که مرزها به‌عنوان جداکننده کشورها باید در ادامه عوارض طبیعی بدون توجه به یکپارچگی مردم ساکن در خطوط مرزی باشد. در نتیجه پیگیری این ایده، کار تقسیم سرزمین‌ها به نفع بریتانیا تمام شد. (مجتهدزاده: ۴۸) به‌منظور مرز سازی، شرق‌شناسی انگلیسی در قالب مأموران سیاسی و نظامی ترسیم‌کننده مرز بین ایران و مناطق تحت سلطه و نفوذ انگلستان تجلی پیدا کرد. شمار زیادی از افسران نظامی و کارشناسان سیاسی و جغرافیایی بریتانیا دست‌به‌کار مطالعه و بررسی این مناطق به‌منظور ترسیم بهترین مرز برای تأمین منافع انگلستان شدند. البته از زمان ورود انگلیسی‌ها به هند و

مخصوصاً از زمان مطرح‌شدن نقشه حمله ناپلئون به هند، مطالعات شرق‌شناسی در باب این مناطق آغاز شده بود. در این برهه نه‌تنها به این منابع و آثار مراجعه می‌شد، بلکه مطالعات جدیدی هم آغاز گردید. به قولی در این سال‌های سرنوشت‌ساز برای منطقه، میز کار و حتی میز غذای کارگزاران هند بریتانیا، مملو از این کتاب‌ها بودند که شب و روز آن‌ها را مورد مطالعه و محل رجوع قرار می‌دادند. (محمود، ۱۳۵۳: ۳۴۹/۱) از جمله مهم‌ترین این افراد که در این دهه‌ها مشغول مطالعه و بررسی منطقه بودند، به افراد زیر می‌توان اشاره کرد:

الکساندر بورنس (Alexander Burnes) که به‌واسطه مسافرت‌ها و اطلاعات خود در آسیای مرکزی و مناطق افغانستان و سیستان و بلوچستان معروف بوده و کتب متعددی در این باره تألیف نموده بود و مأموریت‌های متعددی به مناطق افغانستان و سایر نواحی انجام داده بود.

ادوارد میتفورد یک مسافرت شناسایی و مطالعاتی در هیئت میدل از بغداد به هند انجام داده بود که این اقدام در بحبوحه جنگ ایران و بریتانیا در عصر محمدشاه، باهدف گردآوری اطلاعات و نقشه‌ها و استعداد سپاه و منابع طبیعی انجام داد که مورد سوءظن حاج میرزا آغاسی هم واقع شد. (محمود، ۱۳۵۳: ۴۷۰/۲)

ژنرال ژوزف فریه، فرانسوی مورد اعتماد وزارت خارجه بریتانیا، مطالعات گسترده خود را در کتاب «سفرهای کاروانی و سرگردانی در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان» جمع‌آوری و در سال ۱۸۵۷ در لندن به چاپ رسانید.

کاپیتان هانت، کتاب خود را در مورد وقایع درگیری‌های بریتانیا و ایران در مورد مسائل افغانستان با عنوان «نبرد ایرانی» در سال ۱۸۵۷ در لندن به چاپ رسانید.

رابرت گرانث واتسن دستاوردهای مطالعاتی خود را در کتاب «تاریخ ایران» در سال ۱۸۶۶ منتشر کرد.

ژنرال فردریک گلداسمید (Ferdrik Golsmid) نتایج مطالعات و تحقیقات عمیق خود و تیمش که شامل افرادی چون جان الیور (John Oliver)، بیچم کاونتری، سنت جان، لوت برسفورد (Lovet Besford)، یوآن اسمیت (Euan Smith)، چارلز بین، بلنفورد و ویلیام تامس (William Thomas) را در دو جلد با عنوان «ایران شرقی» در سال ۱۸۷۶ در لندن منتشر کرد. این کتاب که به‌منظور ترسیم مرزهای شرقی ایران نگاشته شده، شرح بسیار کامل و دقیقی از منابع طبیعی، گیاهی، جانوری، انسانی، کشاورزی، قبایل، وضعیت جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی مناطق بین

ایران و هند است که توسط این تیم به سرپرستی گلدسمید نگاشته شده است. (Eastern Persia;)
An account of the journey of the Persian boundary commission
 1870-1871-1872, 1876) قسمت زیادی از مطالعات گلدسمید در مأموریت وی به‌منظور

بررسی مسیر خط تلگرافی بین هند-لندن که از مسیر ایران می‌گذشت. (بهزادی، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

در کمیسیون مرزی سال ۱۸۷۲، گلدسمید به همراه یوآن اسمیت و دکتر بلو-شرق‌شناس نامی، سیستان را به دو بخش تقسیم کرد که یکی را سیستان خاص و دیگری را سیستان خارجی نام نهاد و آن را به دو بخش تجزیه کرد. همچنین با تقسیم بلوچستان، قسمت اعظم بلوچستان را بانام بلوچستان انگلیس، از حاکمیت ایران خارج کرد. رأی کمیسیون مرز خطی را تعیین کرد که از سیه کوه که حد شرقی ناحیه ایران به هندوستان است، در امتداد جنوبی نیزار تا کناره چپ رودخانه هیرمند و از آنجا تا حدود یک مایل بالاتر از بند کوهک که بعدازآن شامل خطی است که ایران فقط از جنوب غربی به کوه ملک سیاه می‌پیوندد که امتداد شمالی سلسله‌های کوهستانی است که صحرای زره را در غرب محدود می‌سازد. (کرزن: ۳۱۴) به طور کلی اقدامات وی در تحدید حدود مرزهای خاوری ایران به‌عنوان حکم اختلافات ایران و افغانستان نقش مؤثری در ایفا کرد و موفق شد، خط حائل میان هند بریتانیا و روسیه و ایران را تکمیل و منطقه دفاعی لازم را در آن سوی مرزهای هند تکمیل سازد. (میر لطفی، ۱۳۸۴: ۳۹) و به خاطر این موفقیت از سوی دولت بریتانیا مورد تشویق و قدردانی واقع شد.

دکتر ایچ دبلیو بلو، مستشرق نامی اثر تاریخی خود را در کتابی زیر عنوان «از ایندوس تا دجله» جمع‌آوری کرد و در سال ۱۸۷۳ در لندن به چاپ رسانید.
 سرهنگ سی. ای. بیت، مطالعات ارزشمند خود را در سال ۱۹۰۰ در کتابی با عنوان «خراسان و سیستان» به چاپ رسانید.

لرد کرزن مطالعات گسترده خود را درباره تاریخ و جامعه ایران در قرن نوزدهم و کشمکش‌های استعماری در کتابی دوجلدی با عنوان «ایران و قضیه ایران» تدوین و در سال ۱۸۹۲ در لندن به چاپ رسانید.

سر پرسی سایکس در سال‌های آغازین قرن بیستم کتاب «ده هزار مایل در ایران» که حاصل سفرهای چندین ساله وی در ایران از جمله مناطق شرقی بود و نیز کتاب دوجلدی «تاریخ ایران» را در لندن منتشر ساخت. سایکس که مطالعات خود را با مسافرت‌هایش در آسیای میانه و بعد سراسر ایران آغاز کرد، در سال ۱۸۹۴ اقدام به تأسیس کنسولگری کرمان نمود و در سال بعد در کمیسیون مرزی ایران و بلوچستان مأموریت یافت. (سایکس، ۱۳۸۰: ۱۹/۱)

جی. پی. تیت، دو اثر با عناوین «مرزهای بلوچستان» و «سفر در سرحدات ایران و افغانستان» را در سال ۱۹۱۵ به چاپ رسانید. (مجتهدزاده: ۵۴) از افراد دیگر می‌توان به پاتین من (Patin Man)، سرهنگ ادوارد کونولی (Conoly)، دکتر بلو (Blow)، ژنرال سر ریچارد پولاک، ژنرال یتو بسیاری از افراد دیگر که آثار و مطالعاتی درباره این ناحیه داشته‌اند. (میر لطفی، ۱۳۷۸: ۳۸)

۴-۲. شرق‌شناسی به‌مثابه سازه‌ای شبه ایدئولوژیک

اروپا محوری از گفتمان‌هایی بود که در اروپای بعد از انقلاب صنعتی پا گرفت و تقریباً همه متفکران و اندیشمندان غربی را هوادار خود ساخت. در گفتمان اروپا محور همه مسائل انسان در زمینه‌هایی اعم از علم، تمدن، هنر، فلسفه، تاریخ، فرهنگ، شیوه زندگی و مسائل کلی از زاویه تمدن غربی نگریسته می‌شود. در این گفتمان فرهنگ و تمدن انسانی در یک خط سیر واحد و تغییرناپذیر در حال حرکت است و جامعه اروپایی پیشرو آن در همه زمان‌ها و مکان‌هاست. چنانکه یونان در گذشته و اروپا در قرون اخیر دارای چنین نقشی بوده است. مهم‌ترین رسالت گفتمان‌های مذکور این بوده است که همه‌ی اقوام و ملل و جوامع عقب‌مانده و به‌دوراز تمدن را به‌سوی تمدن مدرن که همان تمدن اروپاست، رهنمون سازند. (محمدی، ۱۳۸۹: ۳) ساختار فلسفی هگل به‌مثابه نظامی از دانایی، در سطح مفهومی شبیه تصرف اقتصادی و جغرافیایی جهان غیراروپایی توسط اروپا بود. دگرگون کردن فلسفه هگل از سوی مارکس، شاید ایدئالیسم هگلی را دگرگون کرد، اما نظام مفهومی او را که کاملاً اروپا مدار بود، تغییر نداد. (یانگ، ۱۳۹۰: ۸۲) در نوشته‌های مارکس و انگلس هم تقابل رکود اقتصادی شرق در برابر ویژگی انقلابی جامعه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد که در آن جامعه غربی همواره در حال تحول و پیشرفت است. (ترنز، ۱۳۹۰: ۹۰) شرق‌شناسی انگلیسی هم که برای به دست آوردن مبنایی برای مشروعیت استعمار و استثمار ملل شرقی تکاپو می‌کرد، از این گفتمان به بهترین شکل بهره می‌گرفت؛ زیرا اصولاً استعمار جز از طریق اعتقاد به فرودستی بومیان مستعمره نشین و متقاعد کردن آن‌ها به موقعیت فروتر خودشان غیرممکن می‌نمود. (زائری، ۱۳۸۴: ۳۹۹) سرجان ملکم به‌عنوان بنیان‌گذار هشیاری تاریخی بریتانیا در امور ایران، از تاریخ برای مشروعیت بخشی به استعمار انگلستان در آسیا بهره‌برداری می‌کرد (Harington: 1).^{۱۱} ملکم در بررسی تاریخی جامعه ایران از معیارهایی استفاده می‌کند که برای مطالعه جوامع مدرن به کار می‌رفت. تکیه‌گاه نظریات وی در مورد استبدادی بودن جامعه ایران، ایستایی آن و نبود پیشرفت و نقش اسلام در عقب‌ماندگی آن بر مبنای نظریات کسانی

چون منتسکیو بود. ملکم تدابیر و اقدامات انگلیسی‌ها در ایران را در راستای تغییراتی می‌داند که می‌خواستند توحش را از وجود ایرانیان بزدایند. (نظام مافی، ۱۳۸۴: ۲۱۴) رابرت واتسن در کتابش، راهکاری که برای رفع عقب‌ماندگی و افتادن ایرانیان به مسیر پیشرفت ارائه می‌دهد، این است که همانند هندوستان که انگلیسی‌ها در آنجا موجبات پیشرفت هند را فراهم ساخته‌اند، باید نیرویی خارجی حکومت ایران را به دست گیرد تا موجبات دگرگونی در وضعیت جامعه را پدیدآورند. (واتسن: ۳۱) کرزن به‌عنوان یکی از اشراف انگلستان از ایران‌شناسانی بود که تلاش می‌کرد، به حضور انگلستان در شرق مشروعیّت ببخشد. وی دلیل حضور انگلیس در ایران و شرق را ناشی از نیاز آن‌ها و به‌منظور بهبود امور و اصلاح و رفع مسائل و مشکلات می‌داند. (کرزن، ۱۳۶۱: ۵۳۸/۲) از آنجایی که یکی از مبانی اساسی شرق‌شناسی تمایز ذاتی بین شرق و غرب بود، از منظر وی غربی‌ها عادت به ترک لذت و ماجراجویی و مسافرت دارند. به‌زعم وی حتی دوران انحطاط غرب بهتر از وضع نکبت‌بار کنونی شرق بوده است. در فصل پایانی کتاب با برشمردن مسائل و مشکلات موجود بر سر راه پیشرفت و ترقی ایران، به‌صورت ضمنی همکاری و همراهی با انگلستان را ضامن این پیشرفت معرفی می‌کند. (همان: ۷۵۵) از محورهای اساسی در ایران‌شناسی انگلیسی ارائه‌شده‌ای منفی از روسیه به‌عنوان رقیب بریتانیا است. در منابع ایران‌شناسی انگلیسی، روسیه دولتی خشن، توسعه‌طلب، منفور از دید اکثریت مردم ایران و مانع اصلاح و پیشرفت ایرانیان معرفی شده است. فریزر در مقایسه روس‌ها و انگلیسی‌ها اظهار می‌دارد درحالی‌که روس‌ها خودشان را منفور مردم ایران کرده‌اند، در مقابل انگلیسی‌ها در ایران همواره تا حدی محبوبیت داشته‌اند. (فریزر: ۹۱) از نگاه وی انگلستان درصدد زمینه‌سازی برای پیشرفت و تعالی ایران است و روسیه مانع عمده اصلاح و ترقی است. همچنین صلح و آرامش خلیج‌فارس ناشی از حضور بریتانیا است و جنوب ایران که زیر سلطه بریتانیاست، به‌مراتب بهتر از مناطق شمالی است که تحت سلطه روس‌هاست (خلیلی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). سایکس ضمن تأکید بر سیاست تهاجمی روسیه و بی‌اعتمادی ایرانیان نسبت به روس‌ها، در مقابل انگلستان «به‌واسطه حسن رفتار و همچنین علاقه به امور ورزشی مورد محبت مردم ایران می‌باشد.» (سایکس، ۱۳۳۶: ۴۴۲) کرزن سیاست‌ها و اقدامات انگلیس را به‌منظور زمینه‌سازی برای پیشرفت ایرانیان معرفی می‌کند. این در حالی است که سیاست روسیه در ایران در نقطه مقابل انگلیس است: «هیچ طرح پیشنهادی برای اصلاح اقتصادی و مادی ایران [توسط انگلیسی‌ها] به میان نیامده که روسیه با آن مخالفت نموده و یا در اثر سرسختی دولت تزاری از بین نرفته باشد.» (کرزن: ۷۱۶) وی سیاست انگلستان درباره ایران را بی‌غرضانه و در راستای جلوگیری از

هرج و مرج داخلی ایران می‌داند که نتیجه این سیاست‌ها باعث شده «انگلستان ایران را بارها نجات» دهد. (سایکس: ۱۳۸۰: ۷۶۰) گرانت واتسن بر آن بود که نه ایرانیان از آن استعداد لازم برای اصلاح امور خود برخوردارند و نه بدون حضور نیروی خارجی تحقق چنین امری مقدور است. وی اظهار می‌دارد؛ در شرایط و محیط فعلی (دوره‌ی ناصرالدین‌شاه) امید پیدایش روزگاری بهتر در سرزمین ایران اندیشه‌ای بیهوده است. مگر آنکه عاملی تازه در میان مردم به وجود آید و بعضی عادت‌های وحشیانه با کمک هیئت‌های اروپایی از بین برود. ولی هم مردم ایران و هم حکومت آن فاقد قوه فعالیت ضروری برای ایجاد هرگونه نهضتی جهت به دست آوردن تمدن‌اند. قوه محرک لازم برای ایجاد چنین نهضتی در ایران اگر روزی امکان وقوع داشته باشد، باید نظیر هندوستان به وسیله یک نیروی بیگانه پدید آید. (واتسن: ۳۶) کرزن از دیگر ایران‌شناسان انگلیسی است که بارها از علل عقب‌ماندگی یا چگونگی رهایی ایران از آن سخن گفته است. وی می‌خواهد نشان دهد که هر اقدام اصلاحی در راستای پیشرفت و ترقی ایران با اقدام و پشتیبانی انگلستان صورت پذیرفته است. در نگاه سرپرسی سایکس نیز عامل اساسی تغییر و تحول جوامع غیر متمدن عامل بیرونی است نه درونی. او بر اساس این دیدگاه منشأ بسیاری از اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز تنویر افکار عمومی و بیداری ایرانیان در تاریخ معاصر را معلول عوامل گوناگونی مطرح می‌کند که تمامی آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به انگلستان برمی‌گردد. (سایکس، ۱۳۸۰: ۵۳۲/۲ و ۵۶۳)

نتیجه

گفتمان شرق‌شناسی به‌طور کلی و ایران‌شناسی انگلیسی به‌طور ویژه، بر اساس اقتضائات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشخصی پدید آمده است. ردپای استعمار در شکل‌گیری و روند آن آشکارتر از آن است که بشود آن را کتمان کرد. این گفتمان به سازه‌ای در دست استعمار انگلیس بدل شد تا با اتکا بر آن اهداف سیاسی، نظامی و اجتماعی خود را به شکل بهتر و کامل‌تری دنبال نماید. منطقه بلوچستان به خاطر موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود، از آغاز قرن نوزدهم و هم‌زمان با مأموریت‌های سرجان ملکم به ایران برای مقابله با نفوذ فرانسه مورد توجه و در کانون مطالعات شرق‌شناسی قرار گرفت. به خاطر سیاست‌های دولت هند بریتانیا در مقابله با نفوذ روسیه در این مناطق، سیاست ایجاد کمربند دفاعی و منطقه حائل بین ایران و هند در دستور کار کارگزاران دولت هند بریتانیا قرار گرفت. مبنای تصمیم‌سازی و بستر اقدامات سیاسی و نظامی انگلستان را مطالعات و پژوهش‌های شرق‌شناسی فراهم می‌ساخت. شرق‌شناسی انگلیسی در این منطقه با مطالعات و پژوهش‌های عمیق و دقیق خود در پی

منبعی برای هویت‌سازی منطقه و قوم ایرانی بلوچ بود و با کمک به امر مرز‌سازی انگلیسی، برای حضور و سلطه انگلیسی‌ها و عواملشان در منطقه با ابزارهای ایدئولوژیکی، مشروعیت‌سازی می‌کرد.

یادداشت‌ها

۱. سیاست‌مدار و دیپلمات کهنه‌کار انگلستان که مدت ۱۲ سال را در ایران گذرانیده و از سال ۱۳۳۲ش. / ۱۹۵۳. کاردار سفارت انگلیس در تهران و از سال ۱۳۴۲-۱۳۵۰ / ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ وزیرمختار انگلیس در ایران و سپس عضو موسسه مطالعات ایرانی در انگلستان بوده، است.

۲. این ایده البته در تقابل با نظریه آیکونوگرافی است که داشتن مرزهای مشخص برای یک سرزمین را نه به خاطر موانع طبیعی، بلکه به خاطر داشتن باورها، ارزش‌ها و تاریخ مشترک می‌داند. همچنین باوجود پیگیری این ایده توسط کارگزاران انگلستان اعتراف خود در مورد جداسازی مصنوعی هرات از ایران جالب است. وی در این باره می‌نویسد: ایران هرگز فراموش نخواهد کرد که آنچه امروز افغانستان نامیده می‌شود، در بزرگ‌ترین بخش تاریخ، خراسان خاوری بود... و هرات از دید جغرافیایی با هیچ مانعی از مشهد جدا نمی‌شده است. (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۶)

منابع

- آشوری، داریوش، (۱۳۷۱)، ما و مدرنیته، تهران: صراط .
- احمدی، حمید، (۱۳۷۸)، قومیت و قومیت‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی .
- الویری، محسن، (۱۳۹۰)، مطالعات اسلامی در غرب، تهران: سمت .
- بهزادی، عبدالرضا، (۱۳۷۸)، نگاهی دیگر به مرزهای شرقی ایران، گفتگو، ش ۲۴ .
- پاتینجر، هنری، (۱۳۸۴)، مسافرت سند و بلوچستان؛ ترجمه شاهپور گودرزی، تهران: کتابفروشی دهخدا .
- ترنر، برایان اس، (۱۳۹۰)، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن؛ ترجمه محمدعلی محمدی، تهران: نشر یادآوران .
- خلیلی، محسن، (۱۳۸۵)، نقدی دیگر از ایران‌شناسی انگلیسی‌ها، پژوهشنامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۲ .
- دوری اردکانی، رضا، (۱۳۷۹)، درباره غرب، تهران: هرمس .
- دایر، رجینالد، (۱۳۷۸)، مهاجمان سرحد؛ ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی .
- الدسوقی، محمد، (۱۳۷۵)، اندیشه خاورشناسی در ترازوی نقد علمی؛ ترجمه رضا شهرپور، نامه فرهنگ، ش ۲۱ .
- رایت، دنیس، (۱۳۸۵)، انگلیسیان در میان ایرانیان؛ ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: اختران .
- زائری، قاسم، ادوارد سعید، (۱۳۸۴)، ضد شرق‌شناسی و شرق‌شناسی وارونه، راهبرد، ش ۳۷ .
- زند، زاگرس، (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی، مطالعات ملی، ش ۲، س ۱۱ .
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران؛ ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، ج ۲، تهران: نشر دنیای کتاب .
- ، (۱۳۳۶)، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران؛ ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: کتابخانه ابن‌سینا .
- سپاهی، عبدالودود، (۱۳۸۵)، بلوچستان در عصر حاضر، قم: گلستان معرفت .
- سردار، ضیاء‌الدین، (۱۳۸۷)، شرق‌شناسی؛ ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی .
- سعید، ادوارد، (۱۳۷۱)، شرق‌شناسی؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

- طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۵۲)، سیر فرهنگ ایران در بریتانیا: تاریخ دوپست‌ساله مطالعات ایران، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- فریزر، جیمز بیلی، (۱۳۶۴)، سفرنامه فریزر؛ ترجمه منوچهر امیری، توس.
- کاظم‌زاده، فیروز، (۱۳۷۱)، روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴-۱۹۱۴)؛ ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کرزن، جرج ناتانیا، (۱۳۶۲)، ایران و قضیه ایران؛ ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لایارد، سر اوستن هنری، (۱۳۶۷)، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران؛ ترجمه مهرباب امیری، تهران: انتشارات وحید.
- ملکم، سرجان، (۱۳۶۲)، تاریخ ایران؛ ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: انتشارات یساولی.
- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۸)، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران؛ ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: نشر شیرازه.
- ، (۱۳۷۷)، نگاهی به چگونگی شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۱ و ۱۳۲.
- محمدی، ذکراالله، (۱۳۸۹)، ایران و ایرانی در تاریخ‌نگاری مدرن غربی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۵.
- محمود، محمود، (۱۳۵۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران: نشر اقبال.
- ملکشاهی، هاشم، (۱۳۸۷)، انگلیس و جدایی بلوچستان، تاریخ معاصر ایران، ش ۴۵.
- میرلطفی، رضا، (۱۳۷۸)، بررسی علل تقسیم سیستان به دو منطقه ایرانی و افغان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.
- نظام مافی، محمدتقی، (۱۳۸۰)، ایران و انگلیس: کرشمه روابط سیاسی، تهران: کتاب سیامک.
- هتورام، بهاد لاله، (۱۹۹۷ م)، تاریخ بلوچستان؛ تلخیص منصور بخاری، کویته پاکستان: سیلزایند سرویسز.
- واتسن، رابرت گرانت، (۱۳۴۰)، تاریخ قاجار؛ ترجمه عباسقلی آذری، بیجا، بی‌تا.
- وین، انتونی، (۱۳۸۳)، ایران در بازی بزرگ؛ ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر پیکان.
- یانگ، رابرت، (۱۳۹۰)، اسطوره سفید: غرب و نوشتن تاریخ؛ ترجمه جلیل کریمی و کمال خالق‌پناه، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

Bowen, H.V.,(2006)the business of empire: the east india company and imperial british(1756-1833), new York, Cambridge university press.

Clifford, james,(2001) on orientalism, Edward said, vo II,edited by Patrick William, sage publications, solomon,Robert c.in the spirit of hegel, new york, oxford university.

Elgamri, Elzain,(2008) Islam in the british broodsheets(the impact of orientalism on representations of islam in the british press), uk,Ithaca press.

Gemie, Sharif,loti,(2000)orientalism and the fresh colonial experience, journal of European area studies, vol,8,no 2.

Harington, Jack,(2010) sir gohn Malcolm and the creation of british india, new York, palgrave macmillan.

Macfie, M.L.,(2002)orientalism, longman.

Schaar. Stuart,(2000) orientalism at the service of imperialism:orientalism:a reader, edited by a.l.macfie,new York, new York university press.

Zachary lockman,(2010) contending visions of middle east:the history and politics of orientalism, Cambridge, Cambridge university press.
